

چوشنم میتوان مالیدرو بر روی این صحرا

گلهستان را به بلبل بخش و شیرین را بخسرو ده

برودنبال مجنون گیر و رو کن سوی این صحرا

ز بس مانده است باز از هر طرف چشم تماشائی

بجای سبزه مژگان میچرد آهوی این صحرا

جنون را پیشه کن قصاب و غم را تیشه بر با زن

ده عشرت میتوانی کرد در بهلوی این صحرا

وله

گردش چشم تو هم ساقی و هم بیمانه

ای نگه باظرت هم می و هم میخانه

طاق ابروی تو هم کعبه و هم بیتخانه

هم مسلمان ز تو حاجت طلبدم کافر

خال گیرای تو هم دام بود هم دانه

لب شیرین تو هم قوت بود هم یا قوت

هم دل آباد بود از تو و هم ویرانه

هم بوسل تو بسر میبرد و هم باهجر

گفت قصاب تو دیوانه شدی یا عاشق؟

ای بقران تو هم عاشق و هم دیوانه

یادداشتهای استاد ابونصر شیبانی کاشانی

شیخ ابو الفتح بستنی

بقلم پرتو ریضائی

کتابی خطی در تصرف بنده است که اکثر آثار مندرجه در آن

بخط دل پسند استاد ابونصر شیبانی کاشانی نوشته شده و آن مجموعه ایست

از منتخبات آثار حکیم نظامی - سعدی - حافظ - حکیم سنائی - حکیم ازرقی لامعی

عمیق بخاری - مسعود سعد سلمان - و چنانچه آثار و یادگارهایی که بتواریخ

مختلف بخط استاد در آن درج شده شهادت میدهد کتاب مزبور در سفر و حضر

و در امیری و اسیری در آغوش استاد می غنوده است من جمله یادگاری در آن

مرقوم شده که ثابت میکند حتی در وقت محاصره هرات (که استاد نیز از

فرماندهان سپاه بوده این کتاب را همراه داشته و پس از ختم غائله هرات هم

که استاد بامر حسام السلطنه در ارض اقدس و منزل میرزا رضا قلی کلانتر محبوبس بوده کتاب مذکور اینس کتبخ تهائی او بوده است و تاریخ و عات حبس خودراهم در یکی از صفحات آن یادگار فرموده

بعضی از یادداشت های مندرجه تبعات و تحقیقاتی است که استاد در باب شرح حال و زمان حیات بعضی از اساتید فرموده و بطور اختصار مرقوم داشته از جمله شرح حال شیخ ابوالفتح بستنی است که تقریباً مفصل نوشته است عین یادداشت بضمیمه یکی از غزلیات استاد که آنراهم بخط خود در کتاب مرقوم فرموده نقل میشود :

...

ابی شرف جربادقانی در ترجمه بمینی آورده است که اول فتحنی که امیر ناصرالدین سبکتکین را در عهد امارت و ریاست بعد از وفات البتکین روی داد ناحیت بست بود و از جمله فوائد آن نواحی ابوالفتح بستنی بود که در غزارت فضل و فضایل و کمال درایت و بلاغت نظیر نداشت و دیر (بایتور) والی بست بود که چون او را از آن ناحیت تاختند ابوالفتح از او بازماند و در شهر متواری شد و ناصرالدین را کیفیت حال او معلوم کردند باحضار او منال داد و چون بخدمت پیوست او را باعزاز و اکرام تلقی کرد و به محل مرفوق و مکان معمور مخصوص گردانید و وعده های خوب داد و فرمود که هم بر آن موجب که در خدمت بایتور بود بسمت کتابت در آنحضرت موسوم باشد و آن منصب بدو تفویض فرمود و زمام آن شغل بدست کفایت او داد و شیخ ابوالفتح حکایت کرد که چون امیر ناصرالدین مرا این سعادت ارزانی داشت و بقرابت و اختصاص خویش مشرف گردانید و دیوان رسائل که خزانه اسرار است بمن سپرد اندیشه کردم که این پادشاهرا هنوز بر احوال من و قوفی نیست و بمعرفت امانت و اعتماد من قریب الیه است و مخدومی که مرا بوده است موسوم است بدشمنی و مخالفت او و اگر صاحب غرضی یا حساسدی

تمویه و تضریبی کنند تواند بود که تیر افساد او به هدف قبول رسد خدمت و رفته و گفتم منتهای نیت و غایت مرتبت من بیش از این منصب نتواند بود که خداوند در حق من اندیشید و مرا بدان درخت و مرتبت مكرم گردانید اما بنده سواب چنان شناسد که يك چندی از حضرت اجازت یابد و هم در کتف رعایت پادشاه بموضعی که تعیین افتد مقیم باشد چندانکه خداوند از تدبیر کار بابتور بیکبارگی فارغ شود و این ملک از شوایب و نوابب بکلی مستخاص گردد و در مرکز ثبات قرار گیرد آنکاه بنده شرف دستبوس یابد و مباشرت این منصب بروجهی کند که از وصمت تهمت و سمت ریبت معرا و مبرا باشد و بر منهاج رشاد و قاعده سواد مستدیم و مستقیم . امیرناصرالدین را این سخن موافق افتاد و اشارت فرمود که ترا بناحیت رخچ باید رفت و اینجا منتظر مثال مابودن تاچون از حضرت ما استدعائی رود بی توقف روی بخدمت نهی و برین جمله توقیع فرمود و حکم من در اعمال آن ناحیت روان گردانید و من روی بدان ناحیت آوردم و در منزهات آن بقعه با فراغی بفرح تمامتر روزگار گذرانیدم و بران رقه چون فرزین در ساحت امن و راحت خرامیدم تا مثالی موشح توقیع عالی باستدعای من برسید بخدمت شتافتم و از میامن آنحضرت یافتیم آنچه یافتیم و بعد از آن دیوان رسائل تا آخر عهد ناصرالدین بدو مفوض بود و در بدو سلطنت سلطان یمین الدوله محمود هم بران قاعده ملازمت آن شغل میکرد چنانچه نسخه فتوحنامهها از انشاء او شایع و مستفیض است و بطون رسایل کتب و سفاین بیان موشح و آراسته بر ذکر آنحضرت مقصور و در محاسن و مفاخر آندولت محصور است تا وقتی بسببی از اسباب ازان حضرت بر مید و بیدار ترک افتاد و در آن غربت فرو شد تم کلامه و او بهر دوزبان تازی و پارسی اشعار نیکوگفتنی و امروز اشعار تازی او در اغلبی از کتب فصحا که بشهادت آورده یابرای زیب کتاب جمع کرده بسیار است و منشآت عربی و رسایل او که هم به تازی پرداخته است در میان

خواص متداول اما از پاریس چند بیت از او یافت نشد .
یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن

که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد

همه بصلح گرای و همه مدارا کن

که از مدارا کردن ستوده گردد مرد

اگر چه قوت داری و عدت بسیار

بگرد صلح درای و بگرد جنگ مگرد

نه هر که دارد شمشیر کرد باید حرب

نه هر که دارد بازهر زهر باید خورد

شیبانی فرماید

ما چو اسمعیل جانرا تن فدائی یافتیم از بلای نیستی در دم رهائی یافتیم

جان ما با جان باقی اتصالی تازه یافت کر تن و از نقش های تن خدائی یافتیم

ملکت فانی اگر از دست ما شد گو بشو کابن زمان بر ملک باقی پادشائی یافتیم

بر نوای بی نوایان نی زن ای نائی که ما این نوها حماه اندر بنوائی یافتیم

ما سرموئی از این اشکستگی نالان نئیم کاندین اشکستگی بس مومیائی یافتیم

خلق اگر نابار سا خوانند ما را بانک نیست زانکه ما این رتبه در نابار سائی یافتیم

خود پرستان را بگو از من که ای بی دولتان ما ز خود بی خود شدیم آنکه خدائی یافتیم

رو گدائی کن اگر می پادشاهی بآبدت زانکه ما این پادشاهی در گدائی یافتیم

چند باید برد از این بس منت بیگانگان چونکه با خاصان حضرت آشنائی یافتیم

کار ما رو بر بهی دارد از این بس زانکه ما این بها از تربت بانک بهائی یافتیم

خیز شیبانی سنائی را سنا میگوی از آنک

این سنا در دین خود از روح سنائی یافتیم